

نسخه خوانی (۳۱)

۵-۲۶

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر در قالب سی و یکمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را مورد مذاقه قرار داده است. این متون بدین شرح اند:
حکایتی عبرت آموز از شیخ علی خان زنگنه وزیر قدرتمند صفوی
دو حکایت دیگر در همان باب از میرزا حبیب الله صدر و سلطان
حسین بانقرا

دو نامه به مدیره و معلمه مدرسه دخترانه از سال ۱۳۳۵
گزارش و سفرنامه حج از سال ۱۱۲۴
نامه فرهاد میرزا در باره کشتی کهنه ای که به حج رفته بوده و باقی
ماجرای

مطایبه خاقان خلد آشیان با جناب میرزا اعلی الله مقامهما
اندر هجو یکی از فرماندهان سپاه شاه سلطان حسین «بستم خان»
شاه طهماسب و فرمان برای تکثیر نسخ آثار محقق کرکی
دو سند در باره زخمی شدن ملافا در بندی توسط بابیه
سندی از کارگزاری ایران در بغداد از سال ۱۲۷۲ق
یادداشت های روی نسخه ای از ملل و نحل

کلیدواژه: نسخه خوانی، نسخه خطی، خوانش متون

Reading Manuscripts (31)

Rasul Jafarian

Abstract: In the present paper, in the form of the 31st series of articles entitled «Reading Manuscripts», the author has analyzed the text of several manuscripts. These texts are as follows:

An instructive story of Sheikh Ali Khan Zanganeh, a powerful Safavid minister

Two other similar stories by Mirzā Habibullah Sadr and Sultan Hossein Bayqra

Two letters to the principal and teacher of the girls' school in 1335

Report and travelogue of Hajj in 1124

Farhad Mirza's letter about the old ship that went to Hajj and the rest of the story...

The Khaghan's joking with His Highness Mirza May God bless Him

About the Sarcasm of one of the commanders of Shah Sultan Hossein's army «Rostam Khan»

Shah Tahmasb and his order for the reproduction of the works of Mohaghegh Karaki

Two documents about Babiyah's attack on Mullah Darbandi

A document from Iran's agency in Baghdad in 1277 A.H

Notes on a manuscript of Milal and Nihal

Keywords: Manuscripts Reading, Manuscript, Reading Texts

حکایتی عبرت آموز از شیخ علی خان زنگنه وزیر قدرتمند صفوی

درباره شیخ علی خان زنگنه (م ۱۱۰۱) نخست وزیر [اعتمادالدوله] با کفایت شاه سلیمان صفوی (سلطنت از ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵) مطالب زیادی در منابع تاریخی دوره صفوی آمده است. عامه مردم تا روزگار ما با تعبیر «خان ببخشید، ولی شیخ علی خان نبخشید» از اصرار وی در اجرای حق و رعایت حقوق مردم آشنایند.

در یک منبع قدیمی در وصف او آمده است:

و یکی از آنها شیخ علی خان بود که بعد از امیرآخوری و حکومت کرمانشاهان به منصب وزارت خاصه رسید و سالها مستقلاً وزارت کرد و انتظامی کامل در ممالک محروسه شاهی داد. صاحب اخلاق نیکو بود. طبعی واهب و ذهنی صایب و همتی بلند و عقیدتی سودمند داشت. در تقویت دین و دولت می کوشید و در تحریم و تکریم سادات و علما و فضلا مبالغت می کرد. شبها به جامه تبدیل در محلات گردش می نمود. به فقرا و ضعفا و طلبه علوم و ایتم بذل و بخشش می فرمود و حمامات نیکو و رباطات دلجو در شهر و عرض راه عتبات عالیات بنا کرد که هنوز آثار آن برقرار است. و مدت پانزده سال من حیث الاستقلال وزیر و اعتماد الدوله پادشاه بود و با عموم خلق به خوبی و راستی سلوک می نمود.... شیخ علی خان زنگنه در سال یک هزار و صد و یک به جوار رحمت حضرت ایزد متعال پیوست. (روضه الصفا، ج ۸، ص ۶۹۳۶)

شاردن فرانسوی جهانگرد و جواهرفروش که دوست داشت وزیر احمقی سرکار باشد تا او جواهراتش را به درباریان قالب کند، هم در باره عزل او و امکان بازگشت وی به وزارت می نویسد:

شیخ علی خان صدراعظم دانا و دوراندیش و درستکار چهارده ماه پیش معزول و مغضوب شده بود و سه تن از بزرگان وظایف صدارت را انجام می دادند. آنچه برای من سخت ناخوشایند و مایه نگرانی و پراکندگی خاطر بود، این بود که می گفتند شاه دگر بار سر آن دارد صدارت را به کف کفایت شیخ علی خان بسپارد و این چنان که اشاره کردم، برای من مایه ناراحتی خیال بود؛ زیرا شیخ علی خان اصولاً به اروپاییان و مسیحیان خوش بین نبود و با آنان دشمنی می ورزید. دو دیگر این که نه رشوه می گرفت و نه توصیه و تحفه می پذیرفت. وجودی فسادناپذیر بود و دایم در این اندیشه بود با کاستن مخارج بی جای دربار و جلوگیری از کارهای ناشایسته بر اعتبار و قدرت و جمعیت کشور بیفزاید. و بیم از آن داشتم که وقتی بدین مقام بزرگ رسید، شاه را از خریدن جواهرات من که به سفارش و کاملاً به دلخواه پدرش خریده بودم و آورده بودم مانع آید. از این رو تصمیم کردم هر چه زودتر خبر مراجعتم را به عرض پادشاه برسانم. (سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۵۴۷-۵۴۸)

امروز یک متن خطی از دوره صفوی را مرور می‌کردم. ضمن آن، حکایتی از رفتار شگفت وی نقل کرده بود که خواندنی است. نویسنده فقیه و عالم شیعی است و این حکایت را از «صحيح القولى» در وقتی که از عتبات به ایران می‌آمده و یک ماهی در کرمانشاهان، محل امارت آن وقت شیخ علی‌خان سپری کرده، و این در سال ۱۰۹۲ بوده، نقل کرده است.

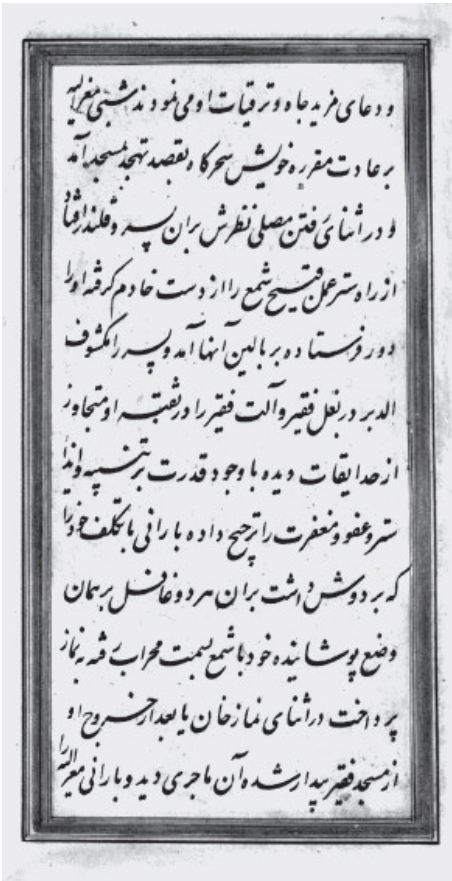
به نظرم بهتر است خودتان آن را بخوانید. از نظر عبارات، چند مورد ابهام داشت که با [کذا] اشاره کرده‌ام، اما اصل حکایت به هر حال جالب است. جالب بودن از چندین جهت است.

یکی نکاتی که در باره شیخ علی‌خان زنگنه می‌گویند که ما را با اطلاعات کاملاً تازه‌ای روبرو شده و همه آنچه را که از نیکی و پاکی این مرد گفته شده، تأیید می‌کند. دیگر خدمات او برای زوار عتبات است که در این گزارش هم مورد تأیید است. نکته دیگر منش او در حکومت و دوستی با مردم از هر طبقه است که او را از ارجمندی خاص بهره‌مند می‌کند، اما خود حکایت، چشم‌پوشی او از یک گناهکار و ستر او و عفو وی با روشی بدیع است که این نکته، مورد نظر مؤلف این متن بوده است. او وقتی در یک شب، یک درویش دروغین را با کودکی زیر لحافی در حال عمل زشتی می‌بیند، شمع را از خادمش گرفته او را دور می‌کند. آنگاه بارانی خود را روی او می‌اندازد تا دیگران متوجه نشوند و خودش به مسجد رفته به تهجد مشغول می‌شود. نویسنده می‌گوید اندکی بعد آن مرد بیدار شد و بارانی را که دید دریافت چه شده است. آنجا را گذاشت و رفت و توبه کرد. نویسنده از این رفتار شیخ علی‌خان دفاع می‌کند و نکاتی که در دفاع از او هم می‌گوید، لطیف است.

اصل حکایت

صحيح القولى نقل کرده که خان بلندمکان، شیخ علی‌خان که الحال چند سال شده که وزیر اعظم پادشاه ایران و نافذ فرمان و محسود سکنه اقطار زمین، بل اکثر عظمای جهانیان است، در سالی که حاکم سرحدّ عراق عرب و والی ولایت کرمانشاهان بود، من و چندی از زوّار از بغداد و عتبات عالیات برگشته، وارد بلده‌ای که مسکن خان معزالیه و حاکم نشین آن حدود بود گشتیم و معزالیه به مقتضای دأب و عادت پسندیده خود که صادرین و واردین مملکت خود را علی تفاوت طبقاتهم به صنوف عواطف و نوازشات بر حسب قابلیت آنها می‌نواخت، ما چند کس را که پیاده بازگشته بودیم، در مهمانسرای مقرر برای مترددین جا داده، به لوازم تفقدات در مأكول و مشروب و سایر ضروریات عنایت تمام نمود و تا یک ماه که ماندگی راه گرفتیم، در حجر عنایت و عطوفت معزالیه به کمال آسایش و راحت و رفاه گذرانیدیم.

و از بناهای معزالیه در جنب دیوان بیگی‌خانه، یکی دارالضیافه بود و در کمال وسعت و زیبایی و دیگری مسجدی متصل به آن در غایت صفا و دلگشایی، و غالباً جمعی فقرا در غرفات آن مسجد



ساکن، و از تفقّد و رعایت معزّالیه مرفه و مطمئن بودند، و معزّالیه صلوات یومیه و تهجد را در آن مسجد می‌گذراند.

و ناقل گفته که چند روز قبل از رسیدن ما به آن مکان، فقیری از سیاحان در کسوت درویشان با پسری صاحب جمال او هم در لباس فقر «برازتر از البسه» [شاید] منعمان نمایان در غرفه‌ای از آن مسجد ساکن بودند و از مواید احسان خان، گاه به حضور در مجلس عالی و گاه بی او بود، در همان مکان بهره‌مند گشته، ادای شکر التفات و دعای مزید جاه و ترقیات او می‌نمودند.

شبی معزّالیه بر عادت مقررّه خویش، سحرگاه به قصد تهجد به مسجد آمد و در اثنای رفتن مصلّی نظرش بر آن پسر و قلندر افتاد. از راه ستر عمل قبیح، شمع را از دست خادم گرفته، او را دور فرستاد، بر بالین آنها آمد و پسر را مکشوف الدبر در بغل فقیر و آلت فقیر را در ثقبه او متجاوز از حدّ ایقاب [اشاره به ... من اوقب غلاما ...] دیده، با وجود قدرت بر تنبیه و ایذا، ستر و عفو و مغفرت را ترجیح داده، بارانی با تکلف خود را که بر دوش داشت، بر آن هر دو غافل بر همان وضع پوشانیده، خود با شمع به سمت محراب رفته به نماز پرداخت.

در اثنای نماز خان یا بعد از خروج از مسجد، فقیر بیدار شده،

آن ماجرا دید و بارانی معزّالیه را شناخته، در ساعت با آن پسر راه سفر پیش گرفته به سمتی بیرون رفت و از نقل ثقات، به تأثیر میمنت آن عفو و ستر، توفیق توبه و انابه یافت و آن پسر نیز تأدیب گشته، به راه سعادت‌مندی شتافت.

و از یمن این ادا، در سال دوم معزّالیه به سرداری خراسان سرفراز گردید و از میامن عدل و رفع ظلم، و کفّ اذی از عباد، و رعایت رعیت در سال پنجم سرداری قدم بر مسند وزارت به استقلال و اقتدار نهاد. و امسال که سال نود و دوم بعد از هزار هجرت سید ابرار است، یازده سال گذشته که معزّالیه محمود و مشکور و محسود جمهور، از شر و ضرر کید و مکر حساد محروس و بدور، به امر وزارت مشغول و نظم مهام خلق ایران را متکفّل، همواره مصدر امور غریبه در احقاق حق و اعانت مظلوم و دفع ظالم و اشاعه احسان می‌کرد و از بدایع افکار و احکام او نقلهای غریب بر السنه سکنه اقطار ربع مسکون سیار و دوّار است.

سبحان الله! جهانیان در احوال ایران از یمن یکتن وزیر خدای جوی صائب تدبیر و در حال ملک این دیار با کمال دین داری و پرهیزکاری پادشاه وقت، به جهت نداشتن [کذا] چنان وزیر، چه گویند و چه شنوند و در توجیه و تأویل به چه راههای کژواژ روند.

اگر خرده گیری را به خاطر رسد که مقتضای دین داری با وجود علم کذایی، به آن عمل شنیع این بود که آن دو فاسق را تنبیه نماید و اقامه حد شرعی بر آنها فرماید، نه آن که به مسامحه، سبب اغرا و اغوای فساق کرده، جوابش این است که:

به عقیده ایرانیان، اقامه حدود شرعیه، حکام جور را نارواست، با آن که [به علاوه آن که] مسأله جواز حکم حاکم در قضیه ای به مجرد علم خود، بدون شهود در غایت اشکال و خفاء است، با آن که [به علاوه آن که] در این مقام، به اقتضای سوق کلام ستر معترض بر این تقصیر فرصتی و توجیه و تأویل آن به هر وجهی شاید بجا و سزااست.

دو حکایت دیگر در همان باب از میرزا حبیب الله صدر و سلطان حسین بایقرا

مشهور است که در ایام صدارت میرزا حبیب الله در عهد سلطنت شاه صفی صفوی، چندی از حاسدان و مغتابان شبی در خدمت صدر عالی قدر مزبور، مذکور ساختند که ملامظفر علی که به زیور فضل و صلاح ظاهر محلی است، در این ولا بر پسری عاشق شده، پول وظیفه را صرف نیاز پاشی او می کند و این از فضلا به غایت زشت و رسواست.

صدر مغفور از این سخن روی در هم کشیده فرمود که ما ملارا پرهیزکار می دانیم و به گفته شما با آنکه سند ثبوت مدعا نمی شود، خرج ملا افزوده. ما از سرکار خود هر سال این مبلغ بر وظیفه او افزودیم، به او می رسانیده باشند.

این ماجرا به آخوند رسید و از آنچه به آن متهم بود، مجتنب گردید.

مشهور است که سلطان حسین میرزا [بایقرا] پادشاه ایران هر وقت عصر به سیر مدرسه خود در بلده هرات که در وسعت و صفا و پرکاری از مشاهیر بناهای عالم است آمده، بر کنار نهر جاری در آن، بر صفه ای با تکلف که مجلس خاص بود، می نشست و تفقد احوال طلبه علم و سکنه مدرسه و سایر ارباب حاجات می نمود.

روزی بر عادت مقرر در آن مکان نشسته در تفرج بود، دید که یکی از طلبه علم، هندوانه خوشنما در دست، بسرعت متوجه حجره خود است.

از سرعت و وحشت او چیزی به خاطر سلطان رسیده، او را طلبید و بعد از رسیدن او به شرف حضور

و اضطراب و وحشت موفور او، و دو نیم بریدن آن، تفرس سلطان قوت یافته، در تعریف رنگ و اندام هندوانه شروع کرده، شکفته و خندان آن را از دست ملا گرفته، کنار نیمه بالا را برداشت.

دید که آخوند مغز نیمه هندوانه را صرف کرده، به جای شهد لطیف آن، باده ناب جا داده، نیمه مغزدار را سرپوش آن ساخته، عازم زاویه حجره بود تا ترتیب دماغ فرماید و نیمه باقی را در عالم تردماغی صرف نماید.

سلطان به تجاهل و تغافل خوش آینده و خوش نما، به شکفتگی تام تمام تحسین خصوصیات هندوانه نموده، باز بدست ملاداد و رخصت انصراف فرمود و به تقریبی فهرست روزیانه طلبه علم را که در آن مدرسه بودند طلبیده، مقرر می‌نمود که در آن مدرسه را مضاعف ساخت و هیچ کس را بر حقیقت اطلاع نداد.

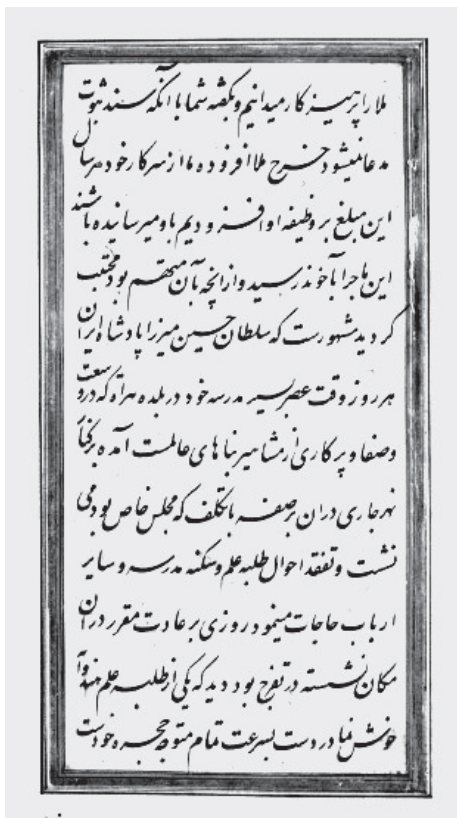
ملاز ماجرا آگاه گشته، از انفعال آن حال و کمال خجالت و زشتی احوال و حسن عفو و اغماض پادشاه حمیده خصال و اصدار احسان، با مستوجب تنبیه و نکال متحیر گردیده، به صدق نیت و خلوص طویت از شرب خمر درگذشت و این حقیقت از او منتشر و بر السنه مشتهر گشت.

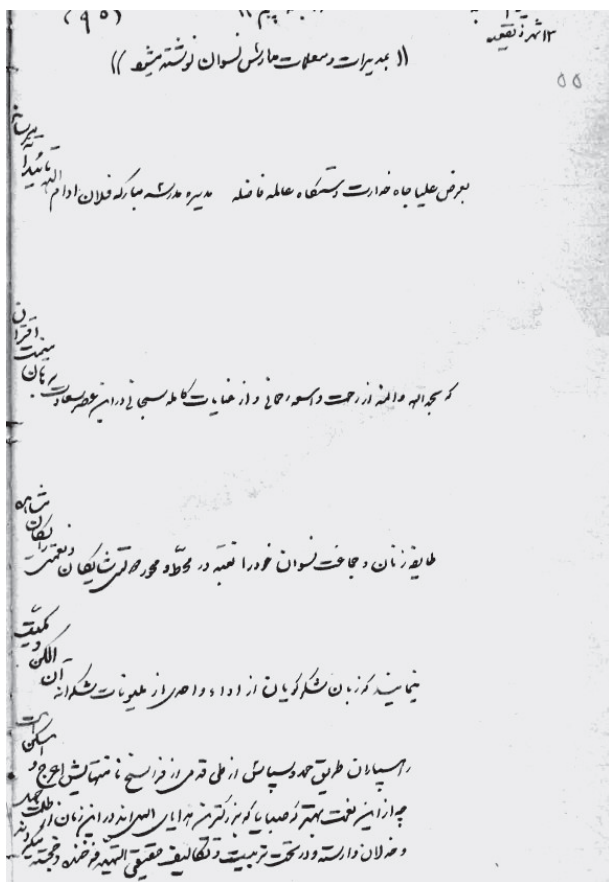
خوشا صاحب سعادت که تنبیه مسمی در کسوت احسان نموده، در لباس ستر و اغماض و حفظ عرض فاسق را از عمل شنیع باز آرد و به این تدبیر وسیله توبه و انابت و اهدای او گشته، بر سلوک جاده صلاح و سدادش، یعنی پوشانیدن و اول مغفرت خدا در حق بنده، پوشانیدن و پنهان ساختن زشتی‌های بدن اوست که در باطنش پوشیده به جمال ظاهرش آراسته است.

دو نامه به مدیره و معلمه مدرسه دخترانه از سال ۱۳۳۵

در یک اثر انشایی که تمرین نامه نگاری است، چند نامه به صورت تمرینی و آموزشی برای نوع نگارش به مدیران مدرسه دخترانه آمده که جالب توجه است. دو نمونه را می‌آورم:

به عرض عالیجاه خدات دستگاه عالمه فاضله مدیره مدرسه مبارکه فلان ادام الله تأییداته می‌رساند که بحمد الله و المنه از رحمت واسعہ رحمانی و از عنایات کامله سبحانی در این عصر سعادت برهان میمنت اقتران، طایفه زنان و جماعت نسوان خود را... در محط و محور دولتی شایگان و نعمتی





رایگان مشاهده می نمایند که زبان شکرگویان از ادای واحدی از میلیونات شکرانه آن الکن و کمیت رهسپاران طریق حمد و سپاس از طی قدمی از فراسخ نامنتهایش اعرج و اسکن است، چه از این نعمت بهتر که صبا یا که بزرگترین هدایای الهی اند، در این زمان از ظلمت جهل و خذلان وارسته و در تحت تربیت و تکالیف حقیقی الهیه فرخنده و خجسته می گردند.

به معلمه ای از معلمات نوشته می شود:

عفت پناها

جاریه شما «رقیه سلطان» که رقیه او را به عهده رقبه آن عفت پناه مفوض و مرجوع نموده، استدعا می نماید که او را خادمه خاصه خود شمره و در تحت تربیت و تعلیم خود درآورد و به نظر مادرانه مراقبت در امر درس و مشق آن چنان که باید و شاید بفرمایید، ولو این که آن ذات عالیه مقدسه را افاضات عامه و ریاضات تامه است، ولیکن چون خادمه زاده را با آن عفت پناه نسبت خاصه می باشد، امید استفاده مخصوص می نماید. امید است که از حسن توجه و مراقبت آن کامله وحیده، عن قریب فارغ التحصیل گردیده و در تقدیمات زحمات در تدارک پاداش آن در مقام تهیه برآید باقی و السلام



عرض می شود.

خدمت سرکار علیّه مدیره محترمه مدرسه مبارکه (دامت خلداتها) زحمت می دهد:

البته در نظر سرکار علیّه هست، روزی که فرزندی ملوک خانم را به مدرسه آوردم، به اندازه تحصیلات و معلومات او از خواندن و نوشتن بد نبود. از آن زمان تا بحال قریب دو سال است که در این مدرسه مشغول تحصیل است. ابدأً ترقی جهت او حاصل نشده، به علاوه علم خیاطی را که یکی از تحصیلات واجبه نسوان است، به هیچ وجه یاد نگرفته. در صورتی که این علم لازم تر از سایر درسهای اوست. در هر حال با موجود بودن لوازم خیاطی از چرخ و غیره، سزاوار نیست که فرزند از این علم بی بهره بماند. متمنی است من بعد، اقلّاً نصف روز را مشغول تحصیل خیاطی و نصف دیگر را مشغول سایر تحصیل خود باشد. مقصود راضی نشوید که همه وقت فرزندی بیهوده تلف و هم زحمات بنده و هم اولیای مدرسه به هدر رود. زیاده تصدیع است.

جواب نامه بالا

به عرض می رساند مرقومه شریفه که محتوی بر تشکی از اولیای مدرسه بود، واصل و زیارت شد. محل تأسف است که زحمات اولیای مدرسه را منظور نداشته، بدون این که ترقیات فوق العاده ایشان و حسن تربیت این بنده را درباره خانم عزیزم ملوک خانم به نظر دقت معاینه و امتحان نمایند شرحی اظهار دل تنگی فرموده اید. شهد الله اولیا مدرسه را منظور از وظیفه وجدانی خود غفلت نداشته اند و کمال مراقبت را دارند. از حیث علم خیاطی هم مسامحه و غفلت از طرف خود خانم بود. ان شاء الله من بعد نصف روز را به تحصیل خیاطی و بقیه دیگر را به سایر علوم می نماید. البته خاطر محترم سرکار علییه مسبوق است که از بدو تأسیس این مدرسه تا کنون بنده مبالغی از دارایی خود را صرف اساسیه و سایر لوازم تحصیل متعلمات محترمه خودم کرده ام، ابد از طرف اولیای آنها اظهار مساعدتی نشده، بلکه در تأدیه شهریه هم به تعلل و مسامحه گذشت. با وجود این خدمات باز نگذاشتم به ارکان و اساس مدرسه فتوری واقع شود. از خداوند توفیق انجام وظایف وجدانی خود را خواستارم.

از آن زمان تا بحال قریب وصال است در این مدرسه مشغول تحصیل
 هست و حاصلش بعد از هر ماهی در آن کی از تحصیل و اصبه خوان
 گرفته در صورتی که این علم را در منزل بر دستها راوست در هر حال با موفقیت
 در آن ضیاء از صبح و عصره سنا دار است که فرزند از این علم به بهر کمال
 پس بعد از آنکه نصف روز را مشغول تحصیل خط و نصف دیگر را مشغول
 باشد تا مقصود از آن فرزند که بعد وقت فراز در پیوسته در این راه است بنده اول
 مدرسه بهر روز نیمه تقصیر است

گزارش و سفرنامه حج از سال ۱۱۲۴

در جنگی خطی از دوره صفوی (مجلس، سنا، ش، ۱۱۱۶) صفحه ای درباره سفر حجی است که در سال ۱۱۲۴ انجام شده و زائر آن «محمد رحیم خان بیات» با همراهان، از راه دریا عزیمت حج کرده و پس از انجام اعمال، در بازگشت وقتی از مسیر بیابان نجف به سمت عتبات می آمده. مسیری که در این گزارش از آن به بین الحرمین یاد شده. در گذشته است. سفر از دوم رجب سال ۱۱۲۴ آغاز شده و درگذشت وی، ربیع الاول سال ۱۱۲۵ بوده است.

هو القادر

چون بنا بر تقدیر و قسمت ربّانی مدت مدیدی بود و توفیق رفیق، و علی الدوام مکنون خاطر فیض مظاهر وکلای دوراندیش خیال، و گل چین آمال و امانی، و

ایشان در حسن تربیت این بنده را در به خانم عزیزم ملوک خانم بنظر دقت
 و احوال نیست شرح افشا دل شکنی فرموده ای شده الهه او را در این راه
 و جهالت خود غفلت داشته از طرف خودم در کمال مراقبت را دارند از این
 ضیاء هر ماه و غفلت از طرف خودم خانم بجهت نامه مندرجه نصف روز
 تحصیل خط و تقیه دیگر باب علوم بنیام البته خانم محترم سرکار علییه مسبوق است
 که از بهر تاسی این بنده تا کنون بنده باقی از دارائی خود را صرف اساسیه خودم
 لوازم تحصیل متعلمات محترمه خودم کرده ام ابد از طرف اولیا اینها اظهار
 نشده بلکه در تأدیه شهریه نظر کردم. تعلل و تاخیر است؛ و وجود این خدمات تا
 نکته اشتم با بکن در این راه که فتور واقع شود از خداوند توفیق انجام وظایف وجدانی
 خود را خواستارم

مستطری [مسیطر!] مجموعه ایام زندگانی و نهال بهارستان حلم و تمکین، اعنی عالی شان و خدایگان قدردان محمد رحیم خان بیات، به تاریخ دوم شهر رجب المرجب سنه ۱۱۲۴ مطابق لوی نیل از قریه سلیمانی من محال ملکی ترکار خود، به اتفاق عالی مقدار، مُعلی شان، گرامی مکان فتحعلی خان خلف ارشد ارجمند سعادمند، به اراده‌ی سفر خیراثر مکه معظمه مشرفه منوره متبرکه (زادالله شرفا) حرکت، و از راه دریا عبور فرمود، به زیارت مشرف و اعمال را کماکان توفیق رفیق گردیده معمول؛ و بعد از آن مراجعت و از راه بیابان نجف اشرف روانه مقصود که در این زمان مقدر این شده بود که متوجه امور دنیا و آلوده این دار فانی نگردهد. در بین الحرمین به تاریخ شهر ربیع الاول ۱۱۲۵ به جوار رحمت یزدانی پیوست. الهی هر ساله حجی در نامه اعمالش ثبت، بدرجه اعلی مرتبه مکان مرحمت فرمایند و خداوند عالم رحمتش کناد! برت العباد.

نامه فرهاد میرزا در باره کشتی کهنه‌ای که به حج رفته بوده و باقی ماجرا

نامه زیر در منشآت فرهاد میرزا آمده و مربوط به سفر او به حج در سال ۱۲۹۲ق است. کشتی یا به اصطلاح واپوری که بنا بوده آنها را به جده برساند، بسیار پوسیده بوده و نزدیک به غرق بوده که آنها به اجبار در بندر ینبع پیاده شده‌اند تا از طریق زمینی و لابد با شتر به مکه بروند. کشتی پوسیده جان و مالشان را تهدید می‌کرده، در حالی که راه زمینی، فقط مالشان را. در شرح آن، متنی ادیبانه برای مجد الملک نوشته و شرح این واپور پوسیده و خطری که آنان را تهدید می‌کرده به او نوشته است. گویا هدف گلایه از احمد افندی بوده که آنها را با علم به این که این واپور پوسیده بوده، سوار آن کرده است. به هر روی، این نامه سندی از اسناد حج است و بنده هم از روی این علاقه آن را از یک نسخه خطی از منشآت خواندم. شاید در جای خود دقیق تر از این چاپ شده باشد. عنوانش این است:

کاغذی است که به وزیر مختار از ینبع نوشته شده

جناب معین الملک (دام مجده العالی). از سستی اسباب جهاز به سختی اعراب حجاز راضی شدیم.

ناصر خسرو می گوید:

از شاه، زی فقیه چنان بود رفتنم کز ترس [بیم] مار در دهن ازدها شدم

گلخن واپور نمسه [اطریش] و روس دوهزار مرتبه بر این سالون کشتی منحوس مزیت دارد و مرارت آبار شور و حرارت قفار پرمار و مور، با قلايص عربان و رؤیت شیخ طلهان، بر این واپور ترجیح خواهد داشت. حیف است که کسی کشتی محروسه داشته باشد، این منحوسه را هم در عداد واپور آب بشمارد. فضل الهی بود «و جَزَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ» شامل حال ما شد و اگر خدا نخواسته «وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» بل من کل مکان واحد می‌شد، چه خاکی بر سر می‌کردیم. موج طمطمام به اوج می‌رفت و فوج اجسام به موج آن امید نبود که کسی شهادتین بخواند. «رسیده بود بلائی، ولی بخیر گذشت».

بهاکهار

چون بر تقدیر قسمت رایز مدینه مدیه بود و توفیق فریق و علی اللہ
 مکنون فاطمه فریض مطهر فکله و رند شریخ و کل چنان مال و
 وسط مجموع لایم زندگانی و نهام بهمان علم و تکلیف انوشیروان
 و ندایکن قدان محرمیم فان پات بتایخ هم شهر و الحجب
 سنه ۱۱۲۴ مطابق لوی اول از قریه سلیمان ممالک کوه خوار متفق
 عاقل و در میان کرامتشان فوجی خلف ارشد در عهد سید ابان
 سر نیز از ملک معظّم مشرف و منوره برتره داد حرکت و در راه عبور
 مرف و اعمال را حکامان توفیق فریق گردیده معمول و بعد از رحلت
 و اراده بیابان نجف از طرف روانه متحصّر در پرتو ان مقدر است
 که توجّه اموری و انوده نیز در فایده کفایت درین طریقه بتایخ شهر رابع
 سنه ۱۱۴۵ بجزارت یزدان پوت الهی سال حج در راه اعجاز شریف بدرجه
 اعجاز برسد مکن رحمت فریض و خداوند عالم رحمت کند بر عباده

شیخ ابراهیم رئیسی نبع به کشتی آمد. اطمینان سخت و قول و بخت داد که ما را ان شاء الله از شرّ سفینه مکسر بهراند و به حیز مدینه منوره برساند. متوکلّا علی الله رفتیم در بحر احمر، دهشت غرق است که جان و مال در اسف است و در برّ اغبر، وحشت شرقست که مال قرین تلف. هر چه هست:

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را

صدمه شقدوف که عصص و غضروف را باقی نخواهد گذاشت، بهتر از چقچق تخته های فرسوده

کاغذیست که بوزیر محارارینغ نوشته شده جناب
معین الملک دامت بده العالی ارستی اسباب جبار
بشعی اعراب حجاز راضی شدیم ناصر خسر و میکوید از
شاه زمی فقیه چنان بود فشم کر ترس اردوین اژدها
شدم کلخن واپورنسه وروس دو هزار مرتبه برین سالو
کشتی منحوس مزیت دار و مرارت آبار شور و حرارت
تقار پر مار و مور بافت لایص عریان و رویت شیخ

و آهن سوده است که یک ساعت راحت و سکینه قلوب ساکنین این سفینه نیست. جسم این واپور به یک نسیم خفیف، سقیم و نحیف خواهد شد تا بریح عاصف و باد عاصف چه رسد. فضل الهی است که به این تخته پاره‌ها طلعت نجات داده و به ما خلعت حیات. معلوم شد حضرت خضر (علیه السلام) با کشتی‌های شکسته این دریا یک التفاتی دارد که مساکین را به ساحل می‌رساند، و آلا کجا امید زندگانی و نوید شادمانی بود که بنده در خور ینبع که ینبوع حیات است، از بهنوع ممات نجات یافته، این مختصر را به آن جناب می‌نویسم. از وجه کرایه که تا جده مایه گذاشته بودیم، گذشتیم و جانی به سلامت در بردیم و آنچه اعراب خواستند دادیم که ما را به مدینه منوره برسانند. دانای علوم ملای روم گوید که:

پنبه کردم ریسمان خویش را از غم حلاج رستم یللی

این کاغذ را نزد حاجی احمدبیک به جده فرستادم که با پسته بخدمت شما بفرستند که از مابی خبر نباشید و اگر زحمت نباشد، این کاغذ را به طهران نزد سرتیپ بفرستید که در خانه یا به حاجی آخوند برساند.

امروز که جمعه یازدهم ذی قعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ است، از کشتی درآمده به ینبع رفتیم و تفصیل واپور منحوس را در کاغذ دیگر نوشته‌ایم. احمد افندی از این واپور خبر داشت بروز نداد. زیاده زحمت است.

مطایبه خاقان خلدآشیان با جناب میرزا (اعلی الله مقامهما)

وقتی خاقان مغفور فتحعلی شاه مبرور از علیین مکان میرزا به طریق مطایبه سؤال نمود؛ وجوهاتی که علما و سلاطین از جماعت رعایا می‌ستانند، هر دو عنوان گرفتن بر آن اطلاق می‌شود. از چه راهست که آنچه علما ستانند، به زعم ایشان حلال و آنچه ملوک بستانند، به زعم ایشان حرام است؟ آن بزرگوار در جواب فرمودند که اباحه آن و حرمت این، حکم اغذیه و گوشتی است که از اکل طعام در بن دندان بماند. آنچه به مباشرت زبان خارج نمایند، طیب و حلال و آنچه به مباشرت چوب و خلال بیرون آرند، مکروه و حرام؛ چون سلاطین وجوهات خراج را به ضرب چوب از رعایا می‌ستانند، از آن رو بر آنان حرام است. علما به مباشرت زبان می‌ستانند، بر ایشان حلال.

یادی از قحطی سال ۱۲۸۸

در سال سنه هزاردویست و هشتاد و هشت [۱۲۸۸ق] نون یک من، چهار قران بود و زردک، یک من، پانزده شاهی سفید بود و کسی نبود که بگوید چرا، و ما صبر کردیم و به کسی حرفی نزدیم. و روزی سه هزار و چهار هزار می مردند.

ما که رفتیم. خوشا به حال کسانی که باشند و ارزانی را ببینند [و] خوش گذرانند و التماس دعا از آنها دارم.

به تاریخ سوم چهارشنبه هشتم صفر المظفر قلمی شد
۱۲۸۹.

اندر هجو یکی از فرماندهان سپاه شاه سلطان حسین «رستم خان»

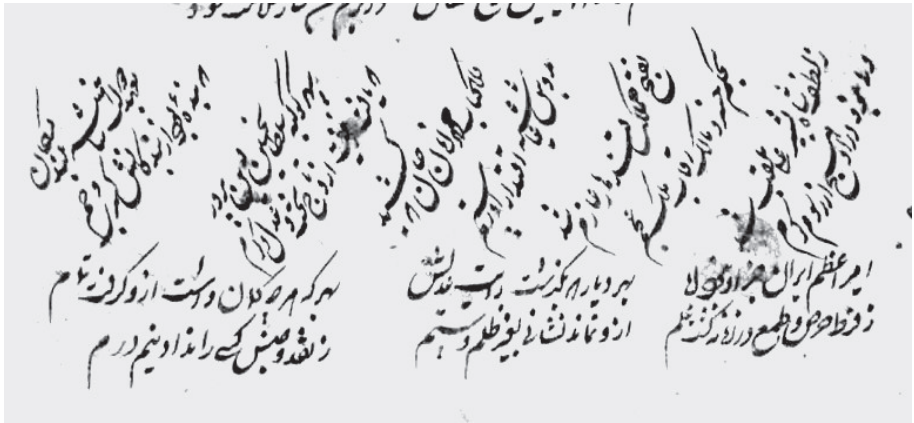
در سال های پایانی دولت صفوی، یکی از مناطق شورشی

بر ضد صفوی، شهر قندهار بود. شهری و شورشی که در نهایت به سقوط دولت صفوی انجامید. دولت صفوی بارها تلاش کرد تا این شورش را سرکوب کند، اما موفق نشد. یک بار خسروخان برادرزاده گرگین خان با یک سپاه مجهز سی هزار نفری به آن ناحیه رفت که به دلیل رفتار نامناسب خودش، مقهور افغانان شد و کشته شد و از سپاهش هفتصد نفری جان سالم بدر بردند. وقتی دیگر، گویا در سال ۱۱۲۳ هم محمدزمان قورچی باشی سپهسالار خراسان را مأمور قندهار کردند (وقایع السنین، ص ۵۶۵) که کار او هم به جایی نرسید و در شعر زیر، اشاره به او هم شده است. این بار در سال ۱۱۲۵ فرماندهی با نام رستم خان به جای محمدزمان خان عازم قندهار شد که او نیز در هرات درگذشت و نتوانست کاری انجام دهد.

در سال سه هزاردویست و هشتاد
هشت نون یک من چهار قران بود
و زردک یک من پانزده شاهی سفید
بود و کسی نبود که بگوید چرا و ما صبر
کردیم و کسی حرف نزدیم و روزی
سه هزار و چهار هزار می مردند
ما که رفتیم خوشا بحال کسانی که باشند
و ارزانی را ببینند دعا از آنها دارم
و التماس دعا از آنها دارم
بتاریخ سوم چهارشنبه
هشتم صفر المظفر قلمی شد
۱۲۸۹

ابیات زیر از یک شاعر ناشناخته در باره این رستم خان و رفتارهای ظالمانه او در برخورد با مردم در مسیر شهرهاست. شاعر پس از انتقاد فراوان از رفتارهای ظالمانه وی، می گوید او به هرات رسید و اگر درست دریافته باشم، دو سی روز آنجا ماند که مریض شد و درگذشت. درباره این رستم فعلاً چیزی نمی دانم، اما این شاعر تصویر بدی از او به دست داده است. مشکل دوره اخیر صفوی این است که بین سال های ۱۱۱۰ تا اواخر صفوی، تاریخ مرتب و مدون اندک و بیش از همه وقایع السنین ما را راهنماست.

این قبیل اسناد که اینجا در قالب یک شعر آمده، می تواند برای شناخت وضعیت آن دوره و در زمانی که یک شاه ضعیف و مقهور خواجه گان حکومت می کند، مهم باشد. شعر عالی است. به دلیل ماده



تاریخ فوت این رستم خان باید عذرخواهی کنم.

به عهد دولت شاهنشاه بلندمکان
سپهر کوبه سلطان حسین دین پرور
فک جناب محمد زمان خان که کشید
به فتح مملکت قندهار عازم شد
ز لطف شاه به «شیرعلی» ملقب شد
امیر اعظم ایران جز او نبود اما
به هر دیار که بگذشت رایت عدلش
به هر که کلان داشت، از او گرفت تمام
ز کبرت و طمع و نخوت قساوت قلب
خراب کرد سراسر بلاد ایران را
ز اشتعال بلا فعل شعله‌ی طمعش
چو گشت داخل شهر هری و جای گرفت
بعلت مرض الموت مبتلا گردید
رسید بر سر دیوارش آفتاب حیات

که بنده‌ای بود از بندگانش کسری و جم
که یافت زینت از او تاج تخت و عدل و کرم
بدوش غاشییه اقتدار او رستم
به حکم خسرو مالک رقاب ملک عجم
ولی نبود در او هیچ از رسوم کرم
ز فرط حرص و طمع در زمانه گشت علم
از او نماند نشانی بغیر ظلم و ستم
ز نقد و جنس کسی را نداد نیم درم
چو برق سوخت تر و خشک را تمام بهم
ز آب چشم ضعیفان نداشت چندان غم
بسوخت جمله وضع و شریف را با هم
در آن مکان دو سی روزی زیاد گشت الم
نشد ز شربت دینار خود علاجش هم
به روزنامه‌ی عمرش قضا کشید رقم

به بیست و هفتم ماه ربیع ثانی رفت
از این سراجچه فانی سوی دیار عدم

برای سال وفاتش همان زمان زندی
به رمز گفت که پشمی ز... به من کم / [سال] ۱۱۲۵

شاه طهماسب و فرمان برای تکثیر نسخ آثار محقق کرکی

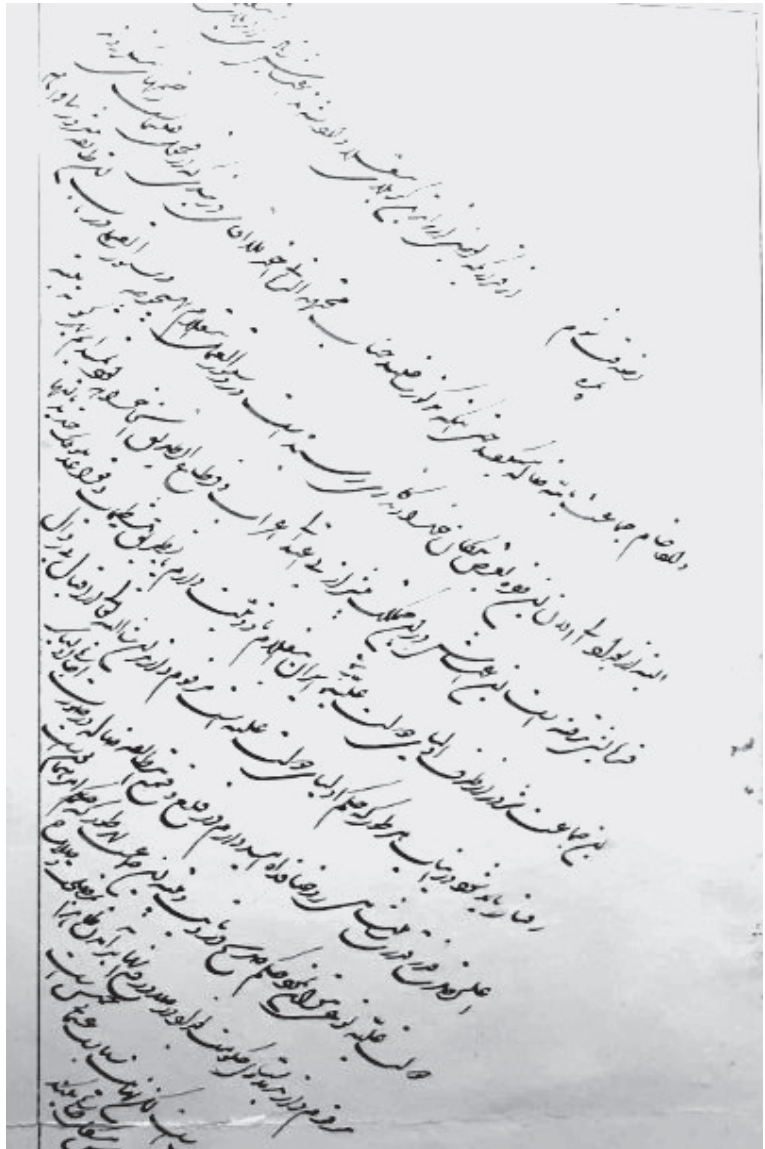
مؤلف افضل التواریخ، خوزانی اصفهانی ذیل رویدادهای سال ۹۴۰ که دهمین سال سلطنت طهماسب و سال درگذشت کرکی است می نویسد:

مجتهد الزمانی، علامه الدورانی، شیخ علی بن عال که سبب ترویج دین مبین و باعث استحکام شرع حضرت سید المرسلین (صلوات الله علیهم اجمعین) بوده، در این سال، جهان گذران بدرود نموده، به آگاه دلی، در خدمت حضرت اعلی جان شیرین را به جهان آفرین سپرد. حزن بسیار از ممر آن مجتهد روزگار قرین خاطر اهل آن دیار گشته، قاضی مسافر تبریزی را که قاضی عسکر آذربایجان بود، مقرر داشتند که نعش آن هادی دین مبین را به مشهد مقدس معلی رساند. و تصانیف اعلم المعلمین را که حاشیه الفیه و جعفریه، و رساله جعفریه، و شرح قواعد، و شرح ارشاد، و حاشیه ارشاد، و حاشیه شرایع و شرح لمعه بود، مقرر داشتند در کتابخانه خاصه شریفه مکرر نویسانده، به علما دهند که می خوانده باشند. عارفی تاریخ فوت آن برگزیده درگاه الله را «مقتدای شیعه» یافته بود.

عبیر «اعلم المعلمین» همین طور «کتابخانه خاصه شریفه» و نیز «نویسندگان» کتابها و رسائل محقق، نکات جالب این یادداشت کوتاه هستند. محقق کرکی سخت مورد احترام شاه بود و بعد از وی، اعقاب دختری وی، جایگاه رفیعی در دولت صفوی داشتند و بیش از همه، این امر بخاطر احترامی بود که دولت صفوی، برای محقق کرکی و نقش او در تأسیس دولت صفوی قائل بود.

دو سند درباره زخمی شدن ملاآقا دربندی توسط بابیه

در اسناد در جستجوی نام ملاآقای دربندی بودم. دو متن ذیل را یافتم که درباره فعالیت های بابیه در عراق در حوالی سال ۱۲۷۷ است. در هر دو سند درباره حمله به ملاآقا دربندی و زخم کاری زدن به وی مطالبی آمده و به فعالیت های بابیه و نیز کارپردازخانه ایران در بغداد علیه آنان پرداخته شده است. یک مورد درباره سید حسن قمی است که در قم به بایبگری متهم بوده و نفی بلد شده و به کاظمین رفته است. از سیدی هم با نام میری یا پیری در این سند یاد شده که در کاظمین فعالیت داشته است. او شبی در خانه همین سید حسن بوده و پس از سختگیری نماینده ایران برای دستگیری، از آنجا گریخته و به ایران آمده است. این سید حسن زیر فشار کارپردازخانه گفته او بی دلیل به بایبگری متهم شده و به عراق آمده است تا از شیخ مرتضی [ظاهراً انصاری] تصدیق نامه ای بگیرد که بابی نیست. در این سند مطلبی هم درباره میرزا حسینعلی بهاء الله آمده که شیخ عبدالحسین [الابد طهرانی] او را منشأ اصلی فتنه می دانسته است. دولت عثمانی چندان به بابیه سختگیری نمی کرده و طبق این سند، در



نهایت به حبس آنها حکم می داده است. البته دولت عثمانی درباره آنها زیر فشار دول اروپایی هم بوده است. هر چه هست، دو سند سودمند است. نمی دانم قبل از این جایی منعکس شده است یا خیر. همه کلمات به ویژه در سند دوم را نتوانستم بخوانم و مواردی را نقطه چین یا علامت سؤال گذاشته ام. خود اسناد تاریخ ندارد، اما کنار آنها اسنادی با تاریخ ۱۲۷۷ است.

سند اول

تصدقت شوم

از قراری که بعضی از زائرین کربلای معلی وارد شدند، اغتشاش زیادی از کربلای معلی و ازدحام جماعت باییه ضالّه می‌گفتند. حتی این‌که مذکور ساختند جناب مجتهد الزمانی آخوند ملا آقای دربندی که از فحول علماست، زخمهای منکر زدند. البته از بغداد الی الان این فقره به عرض بندگان خداوندگاری رسیده است. در دستورالعمل این غلام به هیچ وجه دستورالعملی در باب این طایفه شورو ... باییه فرمایش نرفته است. این اغتشاش در این مملکت بیشتر از بی‌اعتدالی اعراب و قطاع‌الطریق آنجا خواهد بود. نمی‌دانم به هرگونه تنبیه این جماعت شورو از طرف اولیای دولت علیه ایران این غلام با دوئیت دارم یا بطریق تنظیمات و قواعد بلوکات جدید با اینها رفتار باید شود؟ در این باب هر طور که حکم اولیای دولت علیه است مرقوم دارند. ان شاء الله تعالی از اقبال بی‌زوال اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاهی (روحناه فداه) امیدوارم در قلع و قمع این طایفه ضالّه در صورت اجازه اولیای دولت علیه نوعی بتوان نمود. حکم صریح در تأدیب و تنبیه این جماعت به هر طور که امر همایون است مرقوم دارند، بدستگیری حکومت بغداد در صدد رفع آنها برآمدن ظاهر به مصلحت و صلاح اقرب است، لکن نهایت سیاست عثمانی حبس است. این طایفه را حبس مشکل چاره نکند.

سند دوم

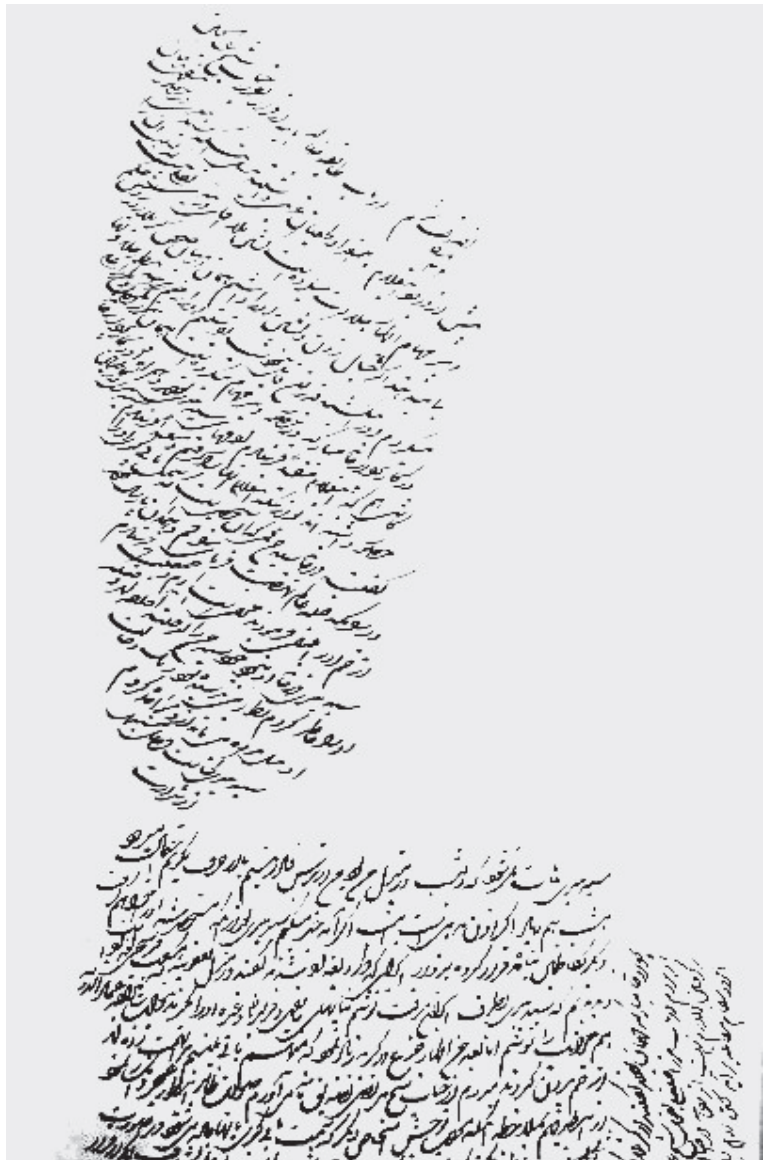
تصدقت شوم

در باب طایفه ضالّه باییه از قرار تقریر جناب شیخ عبدالحسین پیش از ورود این غلام به بغداد طغیان غربیی داشتند. مثل این‌که سید میری؟ در حضور مقرب الخاقان دبیر مهمام اظهار جلادت می‌کرده است: کشتن ملا آقای دربندی نقلی نیست که نسبت آن را به ما می‌دهند. اگر ما خیال زدن و کشتن او را داشتیم، همان در میان صحن کربلا روز روشن حکم می‌کردم او را می‌کشتند. قدر آن قابل نبود شب بفرستیم او را زخم بزنند.

این طور جلادت‌ها در کارپردازخانه مبارکه در حضور دبیر مهمام می‌کرده است همان شیریر به کومک میرزا علی‌کاشی هم که این غلام مقیدا فرستادم، آدم‌های سید میری/پیری بودند و همراه او در کارپردازخانه حضور داشته‌اند. بعد از این‌که این غلام آنها را گرفتم و مقیدا فرستادم، سید میری؟ در کاظمین گفتند؟ در خانه سید حسن قمی که آن شخصی است که به تهمت بایگیری او را در سفری که قبله عالم نهضت فرمای سفر قم و همدان پارسال بودند از قم او را منفی (نفی بلد) فرمودند، مخفی است. آدم و جمعیت فرستادم. سید میری! در خانه او نبود. خود سید حسن را گرفتند آوردند. از وقتی که او را حاضر کردم، به طوری ترسیده بود رنگ و حالت او مثل مرده می‌ماند. از او مؤاخذه کردم.

سیدمیری کجاست... از شرارت سیدمیری ملاقات؟ نمی شود که دیشب در منزل من بود. من از ترس قادر نیستم با او حرف بگویم. احتمال می رود امشب هم بیاید اگر اذن بدهی است؟ امشب اگر آمد خبر می کنم.

سیدمیری بعد از این که مستحضر شد، او را خواهم گرفت، دیگر به کاظمین نیامده، فرار کرده. به زوار ایرانی که وارد بغداد شدند گفتند در منزل یعقوبیه که هفت فرسخی بغداد است و بدیدیم که سیدمیری؟ به طرف ایران می رفت. نوشتم به نایب های خانقین و قرای باط و غیره او را بگیرند. به نواب



شاهزاده عمادالدوله هم مراتب را نوشتیم، اما بعد من؟ [سیدحسن قمی] اظهار جزع و گریه زیاد نمود که من هم بایی نیستم؟ مرا تهمت زده‌اند. از قم بیرون کردند. می‌روم از جناب شیخ مرتضی تصدیق‌نامه می‌آورم. صورت ظاهر این طور عجز و انکار نمود.

از این طرف هم به ملاحظه این‌که موجب توحش اشخاص دیگر که سمت بایبگری به آنها داده می‌شود، در صورت بایی بودن در باطن از یک نفر گرفتن او ثمر کلیه مترتب می‌شود، او را اذن دادم به منزلش رفت، لکن از قرار تقریر جناب شیخ عبدالحسین، رأس رئیس آن طایفه، میرزا حسینعلی است، لکن بعد از ورود فدوی اغلی که منشأ شرارت بودند، فرار کردند و مخفی هستند. میرزا حسینعلی هم در بیرونها دیده نمی‌شود. پریروز برادرش و پسرش را نزد فدوی فرستاده بود که مرا متهم کرده‌اند. می‌رسم خدمت شما بیایم.

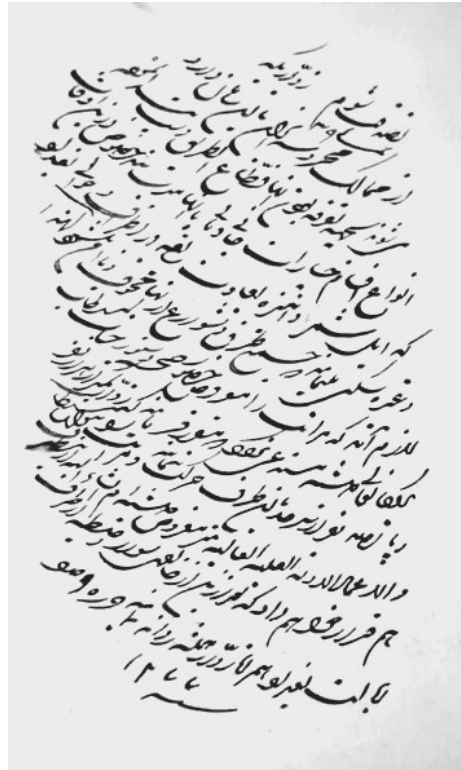
الی الان فدوی در آنها چیزی ندیده‌ام، لکن کل ملاها می‌گویند اگر میرزا حسینعلی در این جا باشد، منشأ فساد عرضه خواهد شد. آخوند؟ ملا‌آقای دربندی را که زخم زده‌اند، دیروز جناب شیخ عبدالحسین و مقرب الخاقان میرزا مهدی پیشخدمت در کارپردازخانه مبارکه مهمان بودند، گفتند از کربلا به کاظمین آمده است. فردا خیال دارم که به کاظمین به دیدن او بروم.

سندی از کارگزاری ایران در بغداد از سال ۱۲۷۷ق

درباره حمله قبایل بدوی عرب به حجاج ایرانی و راه حل جلوگیری از آن:

تصدقت شوم. نمره ۳۹

زواری که از ممالک محروسه ایران به این سامان وارد می‌شوند، به جهت تفرقه بودن آنها، قطاع‌الطریق [به آنها] دست پیدا نموده، انواع [و] اقسام خسارات جانی و مالی به آنها می‌رسانند. خصوص در این اوقات که ایمل شمر و انیزه به عادت سابقه در اطراف و حوالی بغداد و غیره سکنا می‌نمایند که جمیع طرق و شوارع از آنها مخوف و ناامن می‌شود. لهذا لازم آمد که مراتب را معروض حضور خجسته دستور جناب مستطاب بندگان عالی داشته، مستدعی گردد که مقرر فرمایند که زوار کمتر از هزار نفر و پانصد نفر از سرحد به این طرف حرکت نمایند. و مراتب را به نواب مستطاب والا عمادالدوله العلیه العالیه نیز معروض داشته‌ام، ان شاء الله از این طرف هم قرار خواهم داد که بعد از این از خانقین سوار و ضبطه از



طرف ایالت بغداد همراه زوار همیشه روانه نمایند. حرره ۹ صفر سنه ۱۲۷۷.

یادداشت‌های روی نسخه‌ای از ملل و نحل

نسخه‌ای از ملل و نحل شهرستانی در کتابخانه مجلس هست که روی صفحه نخست آن چند یادداشت هست. این یادداشت‌ها اغلب می‌تواند سرنوشت یک نسخه را در یک دوره تاریخی نشان دهد. اصطلاحات موجود در این یادداشت‌ها نیز جالب است. این نسخه، متعلق به کتابخانه سلطنتی صفوی بوده و از دوره شاه سلیمان و شاه سلطان حسین یادداشت‌هایی هست که با تعبیر «داخل عرض شد» چک کتاب را در کتابخانه سلطنتی نشان می‌دهد. در اینجا این یادداشت‌ها را می‌آوریم:

ملل و نحل قطع وسط، کاغذ کشمیری، جلد تیماج، ترنجدار، بتاریخ ۱۲ شهر جمادی الثانی سنه ۱۱۰۵ تخاقوی ئیل، داخل عرض شد. (مهر): حسین از غلامی شاه نجف رسید از سلیمان بعز و شرف (درباره مهر بنگرید: نامه بهارستان، ج ۲، ص ۱۸)

بتاریخ شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۰۶ (۱۰۹۷؟) داخل عرض شد. (مهر)

بتاریخ ۱۸ شهر شوال المکرم ۱۱۰۷ داخل عرض شد. (مهر)

کل شیء هالک الا وجهه. من جمله کتب الفقیر الی الله الغنی عبد السمیع بن احمد بن محمد الاصفهانی متعه الله تعالی عن حقائق... کما هی، آمین. (مهر)

هو المالک: للعبد الاقل ابن محمد جعفر، محمد مهدی الشریف. (مهر)

کتاب ملل و نحل شهرستانی در هنگام مراجعت از همدان خریده شد و وارد کتب کتابخانه گردید. ماه اسفند ۷۸۹ جلالی شهر ذی قعدہ ۱۲۸۴ عزالدوله عبدالصمد میرزا و السلام.

حرّزه فیوم الخمیس سادس عشر من شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۸۶ ماه مرداد روز... ۷۹۱ جلالی، جماران (مهر): عبدالصمد عزالدوله.

